

را که باعث طلب ایشان بود نیافتند و قتلغخان و کشلو خان نیز متفرق گشتند و الغخان متعاقب ایشان بخدمت سلطان رسید *

و در سنه خمس و خمسين و ستمایه (۶۵۵) سلطان حکم باخراج اکبر و اعیان شهر دهلی کرد و در آخرین سال مغول در حدود آچه و ملتان رسید و کشلو خان بلبن با ایشان بحرب در پیوست و سلطان بر سر ایشان رانده آمد و مغول تاب مقاومت جنگ نیاورد، بجانب خراسان برگشت و سلطان نیز نوای مراجعت بجانب تخت گاه افراخت و ملک جلال الدین جانی را خلعت داده بجانب لکنهوتی رخصت فرمود *

و در سنه ست و خمسين و ستمایه (۶۵۶) ایلچیان از ترکستان نزد سلطان آمدند و ایشان را با انعامات و افر بازار فرستاد و درین سال حضرت گنج شکر اصلاح الله اعلی ذکرة از سوای بعد و حرمان بدار قرب و رضوان خرامید *

و در سنه سبع و خمسين و ستمایه (۶۵۸) پیل و مال بسیار و جواهر و قماش بیحد و قیاس از لکنهوتی پیشکش آمد و در رجب این سال ملک عزالدین کشلو خان بلبن از تک و دو دنیای فانی بر آورده بملک آخرت شتافت و درین سال غوث العالم حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی قدس سره خیمه وصال در جوار قرب ذوالجلال عزشانه افراخت و عزیزای این مصرع در تاریخ گفته *

ز تیر عشق ربانی یکی زخمی دیگر خون شد

و در سنه ثمان و خمسين و ستمایه (۶۵۸) سلطان ناصرالدین

محمود ولایت میوات و غیر آن را تذبیه داد و چون کار ملک باو قرار گرفت در سنهٔ اربع و ستین و ستمایه (۶۶۴) بیمار شده و چشم از عالم خواب و خیال پوشیده بملک باقی خرامید و از وارثی نماند مدت ملک او نوزده سال و سه ماه و چند روز بود قبر او در دهلی مشهور است چنانکه هر سال در جمعی عظیم میشود *

بیا و یک نظر اعتبار کن در خاک

که خاک تکیه گه خسروان معتبر است

و از جمعی که در عهد ناصری کوس شاعری نواخته بدرجه ملک العلامی رسیده بودند یکی شمس الدین دبیر است که آثار فضایل و کمالات او از حد بیان و توصیف و تعریف مستغنی است و میر خسرو قدس الله سره عیار اشعار خود را بر محک قبول طبع او زده بآن مباهات فرموده و در دیباچه عزهٔ الکمال و در آخر هشت بهشت کلام خود را بنکر محامد و نشر مناقب از زیور تمام بخشیده و سلطان غیاث الدین بلبن در آخر حال او را منشی مملکت بنگاله و کامرود ساخته در ملازمت پسر بزرگ خویش نصیر الدین بعزا خان گذاشته بود و این چند بیت از قصیده اوست *

- * این همه کار دلم از تو بزدانی خام *
- * دادهٔ دوش مرا وعده مهمانی خام *
- * پخته کردم همه شب چشم ندانستم کان *
- * طمعی بود از آن گونه که میدانی خام *
- * پخته وارم دل از اندیشهٔ رویت که چراست *
- * رنگ تو پخته همین نقرهٔ پیشانی خام *

* سست میدارم و هر چند قوی نمیکندم *
 * ریسمانی است ز من تا به پویشانی خام *
 * مکن از عیش خودم پخته چو مهمان توام *
 * که ثوابی است قوی دادن قربانی خام *
 * گفتیم هیچ مسلمان نه خورد خام به بین *
 * غم تو می خوردم اینست مسلمانان خام *
 * خام میخواهم از سیئه خود بشگافم *
 * پخته بنمایم اندک که تو میخوانی خام *
 * بس که در حسن تو و فر ملک حیرانم *
 * کارنا پخته من مانده ز حیرانی خام *
 * چون ملک خسرو ثانی است نماند هرگز *
 * کارم از دولت خسرو ملک ثانی خام *
 * تا خبر دنیا و دین آنکه به پیش ملکش *
 * شد ز شاهان هوس ملک سلیمانی خام *
 * شاه محمود شه آن سلطان کز فر پدر *
 * دیگر در آرزویش نیست ز سلطانان خام *
 * افتاب گرمش گر سوی بستان تابد *
 * تابد از شاخ بیرون میوه بستانی خام *
 * چه کند چرخ اگر بار وقارت نکشد *
 * چه کشد بار گران مرکب پالانی خام *
 * دشمنی لایق آنست که در خام کشی *
 * به که در کابرد خام چه پیشنهادی خام *

* غسل خصم است بخون جاي زره پيراهن *
 * در گلو ميكشدهش هر دم زنداني خام *
 * همه كار تو ز زر پخته و بد خواه ترا *
 * كاربر هرزه و مصداق پشيماني خام *
 * خصمت انغول برهنه است كه از گل جهان *
 * پوستي دارد و آن نيز چو بستاني خام *
 * خلق را گر نكشي مايده هر روز او وقت *
 * دانه خايند چو دست آس ز بي زاني خام *
 * خصم اگر گردد پرباد چه باك است ارچه *
 * كرد چون شير علم حمله زكشخاني خام *
 * سحر فرعون چه آرد چه فرو خواهد برد *
 * از دهائ علمي از دم ثعباني خام *
 * خسرو شمس دبیرست قوي پخته سخن *
 * نيست چون دفتر بيان سوخته ديواني خام *
 * هست آويخته شعرش چو زر پخته و نيست *
 * سخنش چون سخن پخته خاقاني خام *
 * پخته كردست فلك بهر تو مملكت يارب *
 * پخته او بكرم باز مگر داني خام *

و مك الملوك و الكلام امير فخر الدين عميد نونكي مي فرمايد در
 قصيده كه مطلعش اينست * بيت *

* چو پردازد نكارم جنگ بزد زخمه بر ناخن *
 * زدن ناهيد را صد زخم شيرت بر چنگ ناخن *

ز رشک چنگ او ناهید را تب گیرد آنساعت
 کبودش گردد از تاثیر آن بت سر بسر ناخن
 حنا بر ناخنش خونین شمرکز وقت رگ جستن
 ز چنگ خشک فی ناگه بچست و کرد تر ناخن
 ببدای ناخن من گر ایت را خست ازین شکر
 که بهر چاشنی دارند گه گه در شکر ناخن
 سر ناخن چو غمزه تیز دارای جان که چنگی را
 بر انگشتان نباشد جز به تیزی معتبر ناخن
 بپارده بلطف ای مهر دلداری که با رویت
 عروس ماه خون دل ز رشک آورده در ناخن
 می چون خون خرگوشم بیاد مجلس شاهی
 که قهر او بکند از پنجه شیران تر ناخن
 شه نشه ناصر دنیای و دین محمود کز عدالتش
 بمنقار افکند تیهو ز باز تیز پر ناخن
 ز جور چرخ کار خصمش آمد در ضرر شاید
 که از حجام نا استاد باشد در ضرر ناخن
 سرش پرورده قطع است با تیغ سر اندازان
 چون اندر معرض تعلیم بر حکم خبر ناخن
 سز کز هیبت شاهین عدالتش در گریز اکنون
 چو بر ناخن بیندازد عقاب نیشتر ناخن
 چنان پندار از بی ناخنی و تنگی طعمه
 که ناخن عاریت خواهد ز کبک محتضر ناخن

* بوی آنکه پیش قدرش از شیرت سری خارک
 * فلک هر ماه زان بنماید از جرم قمر ناخن
 * بجنب عنبرین گرد سمندش کرد در نافه
 * شده بیقدر چون گودی که باشد زیر هر ناخن
 * خدنگش گویی انگشتیست بردست ظفر کورا
 * ز روی صورت آمد برگ بید جان شکر ناخن
 * چو انگشتی که گر خواهد بحکم نیزه هندی
 * نشاید در ضمیر آهن و قلب خنجر ناخن
 * نهاده تیغ قهرش بر رخ دشمن چنان دافی
 * که می ماند بروی مادر از سوز پسر ناخن
 * بکین جان خصم بد نژادش تیز کرده بین
 * گرازان قضا دندان و شیران قدر ناخن
 * جهان قدر را سر تیغ تو بردلها چو بخواشد
 * برو از پنجه جور سپهر سنگ سر (؟) ناخن
 * عدویت کی شود چون تو بخنجر کی رسد گم چه
 * چو خنجر میکند؛ پیدا که از گاهی گهر ناخن
 * خیالش گرزند ره کو نهد انگشت بر حرفت
 * بدست او هبا گردد سر انگشت بدر ناخن
 * تباه روی عالم شد دم تیغ تو خوش نبود
 * پس پشت سر انگشتان اگر نبود سپر ناخن
 * حسود از ناخن جرات اگر کین تو میسازد
 * مگر مسکین نمی داند که باشد زهر گر ناخن

* شها مگذار تا از بهر چنگ روزگار من *
 * زند بر همدگر هر لحظه چرخ کینه و رناخن *
 * ردیف ناخن آوردم درین شعر یکه سحر آمد *
 * بلی در سحر کار آید بسان موی سر ناخن *
 چون ذکر عمید که مستوفی جمیع ممالک هندوستان بود در میان آمد
 چیزی از اشعار او را که غزیز الوجود است ایراد نمودن ضروری بود
 * برخیز عمید از نه فسر دست دل تو *
 * بگذر ز غزل حمد خداوند جهان گو *
 * مداحی درگاه خدا کن که بر افراشت *
 * بی زحمت آلات بسی گنبد میزد *
 * دوشاه روان کرد برین طایم ازرق *
 * پس داده ز سیاره شان خیل زهر سو *
 * صد شاهد اختر بگه شام نموده *
 * مشاطه صنعش ز پس پرده نه تو *
 * فرموده بخاتون جهان از شب و از روز *
 * دو خادم چالک لقب رسمی دهند *
 * بی هیچ دوکاندار به دوکانچه گشودن *
 * آویخته یک گوشه بدو کفه ترازو *
 * صنعش بسم کوه برویازده شقایق *
 * در باغ دوازده کرمش سوری و راهو *
 * گاه از سر پرگاه کوم نقش دهن بست *
 * گاه از قلم لطف نگاریده در ابرو *

روز از کرمش گشته همه رخ بسفیدی
 شب نیز ز صنعش بسیاهی همه گیسو
 شاهان مجازی ز سر بندگی عجز
 مالیده پی آب بخاک در او رو
 هر ماه بمیدان فلک دارد مه را
 گه چون خم چوگان و گهی برصفت گو
 آن داد گری کو بگه داد همیشه
 نازد گهی شخص کس از ظلم سر سو
 او را که خون دل ازگور غذا دید
 فرداش سپه روی کند چون رخ آلو
 تیهو بسو پنجه بصد باز در آید
 گو چند سر مور دهد زور به تیهو
 بخشید نسیم سحر از لطف عمیمش
 هرچین و خطا را شرف از نافع آهو
 بشنوز من ای یارچو توحید شنیدی
 بندی که ازو باز شود گوش من و تو
 هان تا ندهی گوش به آواز گ چنگ
 هان تا نکنی رای صراحی گل آجو
 آنانکه بدینسان سرخوش داشته با یار
 امثال تو زان جمله نگوی که یکی گو
 خود هر سحری بین که بدین لطف گواه است
 برشاخ چمن فاخته از گفتن کوکو

* بر خاک فگن چشم که تا ریخته بینی *
* بس یار نکو روی بسی دلبر خوش خو *
* شو باز عمیدا یسر رشته توحید *
* در عقد مناجات در آویز چو لولو *
* ای داور دارار جهان دار که هستی *
* بی روح ابد زنده و بی گام سخن گو *
* از حکم تو پیدا شده از نفس سه دختر *
* بی زحمت در دزه و بی واسطه شو *
* با حکم قدیم تو چه کسری و چه قیصر *
* در پیش قضاء تو چه خاقان چه هلاکو *
* بی امر تو یک مور بعدا نزند دم *
* بی علم تو یک خفته نگرداند پهلو *
* گرچه صفت چنگ شوم کورو نگونسار *
* در بزم امید تو زخم پوده یاهو *
* آفریز که از هیبت تو جمله در آیند *
* ارکان نبوت ز سر پا به دو زانو *
* یارب بکرم بر من بیچاره به بخشای *
* کز معصیت الوده ام و غرقه بهر سو *

وله فی نعت النبی صلی الله علیه و سلم

* سخنی طرازم اکنون که طراز آستینش *
* ز طراز جان بجوید چو طراز آفرینش *

* راه طرز تو گزینم ز طراز نعت یکره *
 * که دو کون شد کتابه ز طراز آستینش *
 * گل روضه نبوت که ز سنبلیش بماچین *
 * تحفی بیرون ز نافه نبرد صبا ز چینش *
 * سر کائنات عالم که بیای همت او *
 * چو صدف نثار برده فلک از در تمینش *
 * فلکش ز پنج نوبت دو عالم سه پایه کرده *
 * ز تنوره مسدس بحصا هفتمینش *
 * بنگین جم ندیده ز سر کرشمه جز عشق *
 * که ز ماه تا به ماهی شده مهر بر نگینش *
 * قدر و قضاش راعی اجل و امل موافق *
 * زمن و زمانش داعی ملک و ملک رهینش *
 * لبش انگبین و گل رخ چه مفید عالمی شد *
 * خفقان معصیت را مدد گل انگبینش *
 * دهن صدف پر از در ز گلام در مزاجش *
 * کمر افق موصع ز درازی یقینش *
 * کف معشر یقین را همه یسر در یسارش *
 * رخ سالکان زمین را همه یسن در یمینش *
 * صفحات هفت گردون نقطیست از وجودش *
 * دو جهان بجوی همت عرقیست از چینش *
 * بزبان سوسمارش رقمی بدار سچلمش *
 * ز نسیم عنکبوتی تنقی بد از قرینش *

* بسپهر مه گریبان نظرش بیک اشارت
 * چو فواره زد دو نیمه دل ماه نازینش
 * بونا نطق بسته ز وحوش تا طیورش
 * بدرد لب کشاده ز شیوخ تا جنینش
 * گل و خار در ریاحین ثمری ز مهر و لطفش
 * شکر و شرنگ هر دو اثری ز مهر و کینش
 * چمن از نثار خلقش چو بنفشه رخ شخوده
 * اثر کبودی اینک بعد از یاسمینش
 * تن او ز روح قدسی که شفاء روح انسی
 * نرسد بطینت او که ز نور شد عجینش
 * چو براق برق سرعت برکاب او در آمد
 * ثعبان چرخ بوزد چو هلال عطف زینش
 * رخ رفته زمین را چو سپرده ره نورکش
 * بمشابه قدم زد که شد آسمان زمینش
 * قدمش یکی باقصی ز سرای آمهانی
 * قدم دوم بسداه چو فرشته از زمینش
 * کرد سپهر قوس به جنیبتش روان شد
 * ز هلال نعل داغی زده ماه بر سرینش
 * گرم جبهتش بین که ز بهر ما بعقبی
 * شده امتی سرایان دل زین قبل حزینش
 * خرد از چه ضلالت بعدایتش بر آید
 * بظناب جل عصمت که خطاب شد متینش

* دل حاسدان سگجان چو زبان سگ کشیده *
 * به سنان آب داده اسد الله از غریمش *
 * گرمی چو مورصفصاف برهی چو موی بویان *
 * بمثال برق لامع ر فروغ شمع بیدنش *
 * گرهی چو موی رفته بخمیراتش از پل *
 * که میان چو مور بسته چو مخالفت بکینش *
 * برخ بساط صدقش زوغا که برزد سر *
 * که بچرخ باز ماند بمراک کعبتینش *
 * طبقات آسمان را که بقطب شده مسموم *
 * شد هفت رکن ثابت بچهار همشینش *
 * هم ازین چهارنجمش چو قران هر دو سعدین *
 * مه و مشتری مقارن بقران هر قرینش *
 * بدو گوش چار عنصر چه خوش است گوشوارم *
 * زود قرط هشت جنت بدو نور چشم بیدنش *
 * رصد عمید گشته سرچار سوی نعتش *
 * که مگر رواج گیرد سخن غشا و تمیدنش *
 * به نسب چه نازم اندجا که نیازمند از دل *
 * بشفیغ روز محشر که گزید حق بدینش *
 * ز طراز نعت سحرم چه جلال مینماید *
 * چو می که حرف صفت ز پیاله شد معینش *
 * ز طبرزد وحدیتش لب طوطیان شکرچین *
 * خور خور آنچه فصاحت خردست اریزه چینش *

* چه کسم چه طوطیم من که کدم سخن سرائی *
 * من وانگهی نذایش مگسی وبس طذینش *
 * دم طوطیان جانم نفسی مباد خالی *
 * ز توئم نذایش ز نوای آفریدش *
 قصیده دیگر

* لی ز نهیب حکم تو خم زده قامت فلک *
 * خطبه کبریای تو وحدک لا شریک لک *
 * ملک تو ملک ثابتست ملک تو ملک راستین *
 * ملک نه ملک منقلب ملک نه ملک مشترک *
 * پرتو نور قدس تو چهره کشای مهر و مه *
 * گوشه نشین ملک تو اوج سماک تا سماک *
 * گاه تدر روز را بال و پر آتشین دهی *
 * گاه در آبگون قفس مهدم شب کنی غلک *
 * طاسک مه شکسته در سرو پای هر مهی *
 * غور محیط بسته گرد ستاره پرک *
 * قدرت تست باغبان ربیع زمینش مزرعه *
 * فیض محور سبعه را ساخته گرد او بملک *
 * از جگر تدر شرق امر تو می بر آورد *
 * قرصه زر مغربی از پس سیمگون خپک *
 * در چمن از صنایعت دست مشاطه صبا *

* غازه لطف میکشد برگ مثال برو خجک *

* گل که بدقش هندوش کرد ز غنچه منظری *

* چون رخ ترک مه گه آوردی نماید از فلک *

* بر سر عرض نو بهار از در آفرینشت *

* لاله نشسته با سپر بید ستاده با نجک *

* سنبیل و گل دهد بیرون از آب و چهره صنع تو *

* در شکر طبرزدین لطف تو پرورد نمک *

* جز قدم تو کوی کشد قافله حدوت را *

* کحل بدیده یقین میل بچشم شرک و شک *

* هر که موافق رهت نقش نگینش قد نجبا *

* وانکه مخالف درت داغ جبینش قد هلاک *

* در شرف قبول تو کوی بحیل رسد کسی *

* هر شجری کجا کشد اره نوح بن ملک *

* طوطی جان بدگر تو مانده مصون ز داغ غم *

* چون بمحیط مشتوی حوت مسلم از شبک *

* چون حبشی و رومی برده ز آستان تو *

* روز قبای زر چکن شب سلب فلک کلک *

* جرعه از رعایتت هست ظهور چند صف *

* ذره از عنایتت اهل جرید چند لک *

(۲ ن) ترک (۳ ن) محک (۴ ن) در هر سه نسخه بیای تحتانی

است و در وزن یاساقط (۵ ن) دام (۶ ن) کلک کلک - کل کلک *

تا چو سر رسن کسی روی نقابد از درت
 در رسن مسجره به گردن چندر فلک
 باه سر حباب را قهر تو میکند برون
 از سر نیش پشه نی بطلیعه یزک
 قطره فیض قرب تو گر چکدم بکام دل
 ابر نیاز گو مبار اشک امید گو مچک
 معتلمیم ز فیض تو در غشیان گهر صفت
 نی چو قنینه کز پری خویش برآید از کلک
 پایگه سخنوری یافتم از قبول تو
 خود ز ازل بعون تو دست مراست این خمک
 چند کشم صدای غم گرد بساط خسروان
 کز درتست عالمی رزق پذیر بی کمک
 باد که درد سرد دهد خاک به دست مطرحش
 مفرش اگر حریر شد سوختنی است از خشک
 یارب از ان گل کرم کز نفحات خلق او
 خشک بماند مشک چین نزد مشام تر ملک
 تازه کنم مشام جان تا لب خاک هر نفس
 خاک ازو چو گلشنی روز شوکت خشک
 مایه صدق و محض عدل اصل حیا و سرحق
 خانه دین بدین همه هم بسجل و هم بچک
 بر فلک رسالتش راهروان شرع را
 هر یک ازین چهار رکن آیتی از تفرک

* هر نفسی ز جان من باد درود و آفرین
 * تانفس سپیده دم تحفه بروج یک بیک
 * مردم این دو دیده را چار شمرز دوستی
 * ورزه بماندی از درج ساخته در درک
 * رفض چه فایده کند چون علی از توشد ببری
 * زچه عیار بردهد هر چه نتابدش محک
 * کس ریاب را چه نقص آگسلد بزخمه در
 * تار بریشمی بود یا بسر آیدش خرک
 * رو سر نامه رسول از سر صدق باز کن
 * تا شود از ضمیر تو صاحی شبهت فدک
 * و آنکه چوبوم شوم دم لاف زند ز خارجی
 * محرم غار ازو چنانکه آیت روز و شب پرک
 * عزم خروج فسخ کن جز بادب نفس مزین
 * با قول ارسال کجا خیره سوری کند کپک
 * فرق صحابه نبی چون رسدت کز ابلهی
 * کور صفت طلب کنی نرمی قاقم از فنک
 * دامن وقت پاک به زین فرق بلا به فن
 * پیش که این ندا رسد در سقرت که ماسلک
 * یارب اگرچه پیش ازین بود مراد دل و جگر
 * خسته دلبر چگل بسته گلرخ یمک

* در سرفنون و دال عمر از پس خا و نون وها *
 * شکر که مرغ همتم رست بجهت زمین شرک *
 * دست فشازده ام برین پای کشاده ام ازان *
 * جسته ز هردو دامگه چون گل خاره از تفلک *
 * بر در تست بعد ازین تبت الیک ورد سن *
 * ناز و نیاز من بتو سر و علانیه معک *
 * فضل کنی دران زمن کز دبه اجل شود *
 * هم ز قدم فسرده در سكرات هم حنک *
 * چون هلکی شود نفس بسته منجنیق تن *
 * سنگ عراوه اجل بشکندش برو کزک *
 * وجه ضیافتم تو ساز از سرخوان مغفرت *
 * در نفسی که گویدم قابض جان قفق کزک *
 * با اثر شکستگی بنده عمید میکند *
 * نظم ثنا بحضرت نثر بقدر ما ملک *
 * این دوسه حرف مختصر زین سگ پیدرکن قبول *
 * کین سگ خام پوستین درزه تست منسلک *
 * حمد تو ثبت بردلم نعت رسول بر اثر *
 * هر رقمی کزین گذشت آن ز ضمیر باک حک *

قصیده در مدح

* ای از بنفشه برسمنت صد هزار بند *
 * وز لعل تست بر گهر آبدار بند *
 * زلفت زره گویست که هر دم در آورد *

* بر سوخت ز سلسله مشکبار بند *
 * سوسن بزیر حلقه سنبیل نکو تر است *
 * گو جنبش صبا ز گلت بر مدار بند *
 * در غنچه که خنده همیزد دهان تو بست *
 * زان غنچه وا کشای هم از نوک خار بند *
 * گل برگ تست ساخته در بند مشکتاب *
 * جز بر گلت که دید چنین سازوار بند *
 * گفتی مگر هم از گل و لاله است در نظر *
 * خط معذبر تو بران لاله زار بند *
 * مشرف نبود عارضت از خط چرا کشد *
 * چون من به دور دولت این شهر یار بند *
 * شاه جهان کشای نصیر الحق آنکه هست *
 * بر دست و پای بخل ز جودش هزار بند *
 * والا محمد بلین کز کمند قهر *
 * بر سرکشان نهد بگه کارزار بند *
 * ای خسرو زمان که به یمن تو بر کشاد *
 * گنجور قدرت از صدف کان یسار بند *
 * در زیر زمین عنصر خصم تو روز رزم *
 * از یک لگام و زین تو شد شصت و چار بند *
 * افیون فتنه جوی بداندیش بد کنون *

* افيونش کو بهماند در کوکزار بند *
 * تا بر گرفت اخلاخه طيب خلق تو *
 * از روي چين نافه مشك تدار بند *
 * هم عذير از نسيم سوش بوي تر گرفت *
 * هم غنچه را کشاده شد از نوبهار بند *
 * مستان جام لطف ترا هرکه افکند *
 * بوسده دماغ سپهر از خمار بند *
 * جوئيست دولت تو ز سر چشمه مراد *
 * امن و نشاط و عيش درين جويبار بند *
 * اسباب فتح راه عدل آنچنان کشاي *
 * که عدل تو نباشد جز زلف يار بند *
 * ديدمي کسي که عون ستم کرده در نفس *
 * در کار او نهاده قضا بيشمار بند *
 * نوشيروان صفت چو در عدل ميزني *
 * بر نيك و بد نداشته استوار بند *
 * در عهد تو سزد که نه بيند کسي بعمر *
 * جز ساق سرو پنجه دست چنار بند *
 * بنديهت عقده ذنب و راس در فلک *
 * هيمن وا کشاي از فلک بيقرار بند *
 * تا مهر و ماه کم شود از زحمت کسوف *
 * در عقده ذنب چو من اضطرار بند *
 * فرموده که بند نهند اهل فضل را *

* هی هی بر اهل فضل منده زینهار بند *
 * تعظیم کن ز حیلۀ و از درج خاطر م *
 * بر نوعروس مدح در شاهوار بند *
 * هرگز کس از ملوک بر اهل سخن نهاده *
 * زوزی ز راه سلطنت و گیوودار بند *
 * من طوطی سخنورم آخر نه جره باز *
 * دریای طوطیان غلط آمد شکار بند *
 * بندم چه میکنی که ز راه نهانیم *
 * مستحکم است بر در حصن آشکار بند *
 * بکشای بند ما و ز بهر کشاک حصن *
 * دل بر امید فضل در کردگار بند *
 * بودم فگار سینه ز جور و جفای چرخ *
 * ساقم چو سینه میکند اکنون فگار بند *
 * در بند من ندید کسی نیم دانگ زر *
 * در دیده بهر آن نکم اختیار بند *
 * در چشم من عزیز نبودست کی نهم *
 * بر زر بده دوازده چون سود خوار بند *
 * دارم چو آب زر سخن و زر کسی دگر *
 * اینجا کشای پنجه و آنجا گمار بند *
 * چندین مدارم از پی تخلیص منتظر *
 * خونم چو آب کرد درین انتظار بند *
 * باری به تیغ قهر کش این بیگناه را *

بندم منه که میگذدم زار زار بند
 نامم ز شرق و غرب گذشت از سخنوری
 واجب کند بیای چنین نامدار بند
 میگفت پیش ازین به نصیحت مرا خود
 خود را بر آستان شه کامکار بند
 بودم بر این امید که خود شاه لطف کرد
 چون خونیان نهاد برین سوگوار بند
 جانی که مهر گنج بهمت کشاده بود
 آنجا یقین بدان که نیاید بکار بند
 بستنی نخست باز کشاده زهی کرم
 بردم بحضرت از در تو یادگار بند
 تیغ ملوک بود که از فضل ذو المنن
 ورنه بر آوریده بد از من دمار بند
 گر پیش تخت شاه به بستنی کمر عمید
 از پاس او کشاده بدی روزگار بند
 تا نوخطان شوخ علی رغم عاشقان
 عمدا نهاده اند ز خط بر عذار بند
 صد راه بسته باد در بخت بر عدو
 وز تیغ تو کشاده ز هر دو حصار بند

قصیده

مراست دیده محیط و خیال جان کشتی
 بر آب دیده ز غم میکند روان کشتی

در آب دیده شب و روزم و چگونه بود
 فراز و شیب زخون موج و درمیان کشتی
 مراد دل چه طمع دارم از جهان خسیس
 چگونه رانم بر روی ناودان کشتی
 درین محیطم اگرچه روان و ساکن هست
 ز چار لنگر و زین هفت بادبان کشتی
 چه سود دارم آن بادبان و آن لنگر
 چو شد ز موج اجل غرق ناگهان کشتی
 وفا ز اهل جفا خواستم درین ایام
 که دیده بر سر جیحون بمهرگان کشتی
 ز پیش پنجه خرقه و دور نه گردون
 چهار لنگر بکشاد و بس روان کشتی
 نهنگ حرص روان باز گردد وزنه
 توان کشید بتمویه بر کران کشتی
 بدون اهل بصر سوی حاصل عقبی
 کجا برند ز گرداب این جهان کشتی
 بر آبنوس جهان دل منده که غرق شود
 ز آبنوس درین بحر خاکدان کشتی
 بزیر حمل تفاخر طریق امن مجوی
 که بشکند سبک از حمل بس گران کشتی
 امان ز بحر غم آنکه طلب که دانی ساخت
 چو من ز لوح مدیح خدایگان کشتی

مدار مملکت برو بحر تاج الحق
 که بهر قلزم غم ساخت از امان کشتی
 سپهر مرتبه سنجر که فتنه زویله کرد
 بسوی معبر دریای قیروان کشتی
 برون دهد ز نسیم تبسمش در بحر
 ز چوب خشک همه شاخ زعفران کشتی
 چو عزم بحر کند مقدم همایونش
 صدف مثال ز دریا دهد نشان کشتی
 بنزد بانی پیش آیدش فلک چو شود
 بنزد ساحل محتاج نردبان کشتی
 دران زمان که ز خون دلوران گردد
 روانه بر سر خوناب ارغوان کشتی
 چنان نماید در بافته که عبیره کند
 بر آب خشک بیره خنجر و سنان کشتی
 ز تیر بند شکافش حیات را دشمن
 چو دام دیده همه رخت آن زمان کشتی
 ز یمن پیش قدمت بسینه پیموده
 ز پشت موج سر اوج فرقدان کشتی
 کشاده خنجر تو سینه حسود چنانکه
 ز روی پشت کشاید لب و دهان کشتی
 بقصد مالش دشمن دران زمان که شود
 گران رکاب صبا و سبکعنان کشتی

ازین غدیر طلب کرد کشتی خسرو
 که هست لایق این لجه مرفلان کشتی
 کشیدمش ز سرطوع پیش آن دریا
 اگرچه در خور دریا نبود آن کشتی
 چو بحر خاطر من موج میزد از مدحت
 ردیف ساختم از بهر امتحان کشتی
 مرا نخواندی جز بحر فضل و کان سخن
 چو ماهی از نبودی ز اصل بی زبان کشتی
 کس از بحر افاضل به از عمید که راند
 ز نیل فضل درین قلمز بیان کشتی
 همیشه تا که ز جرم هلال هر مه نو
 پدید میشود از بحر آسمان کشتی
 ترا ز باد چون آفتاب و آتش تر
 بر آب عیش روان باد جاودان کشتی

قصیده

زهی ز فرگس مست تو پر خمار آهو
 ز بند نافه مشک تو شرمسار آهو
 بحیوتت دران چشم دیده فرگس
 بغیرتت دران زلف مشکبار آهو
 بگرد بستان صدره چو دایره بر گشت
 ندید چون خط تو یک بنفشه زار آهو
 چه صنعت است دران فرگسش که آن غمزه

* درونش صید دلست و برون شکار آهو *
 * ز رشک نقطه مشکین که برگل تو چکد *
 * مدام دارد در سینه خار خار آهو *
 * ضرورت است که با این در صورت مفتون *
 * کند حمایت زلف تو اختیار آهو *
 * حدیث عنبر زلف تو تا رسیده بدو *
 * فکند قصه نازه در اختصار آهو *
 * ز چشم مست تو بودش خمار و می شکند *
 * ز جام بزم جهان پهلوان خمار آهو *
 * خجسته شیر کمین تاج دین حق سنجبر *
 * که شرزه فلکش هست در شمار آهو *
 * صواب دید که سوی خطا ز خاک درش *
 * بود شمامه کافور یادگار آهو *
 * مگر بخاک جنابش که دید زینش خور^(۲) *
 * که بر وحوش شد از نازه کامگار آهو *
 * زهی شهاب خدنگی که از تو دیو دلان *
 * حذر کنند که از ضیغم الحذار آهو *
 * مخالفی که بچنگت در افتاد نرست *
 * ز چنگ شیر که دید است رستگار آهو *
 * چو فخر کرد بچنگ تگاورت این دم *